**اصول: اوامر، جلسه ۷: دوشنبه ۲۶/۶/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

محصَّل عرض ما این بود که در مقام ثبوت یک تفاوتی بین افعالی که عقل آنها را واجب می‌داند و افعالی که عقل آنها را واجب نمی‌داند هست، که بازگشت پیدا می‌کند مثلا در مثال استحباب عفو به یک نوع تزاحم بین ذی حق بودن شخص اولیای دم و مصلحتی که در زنده بودن قاتل وجود دارد، نتیجۀ این بحث استحباب را به دنبال می‌آورد. حکم شرعی که اینجا وجود دارد بر استحباب عفو می‌تواند ناشی از همین نکته باشد یعنی ما منهای بحث مصلحت در ترخیص و مفسدۀ در الزام در مرحلۀ دیگری هم می‌توانیم تفاوت بین استحباب و وجوب در مقام ثبوت تصویر کنیم این امکان دارد. بنابراین لازم نیست حتما استحباب و وجوب را به اینجا برگردانیم که مصلحت در الزام هست یا مصلحت در، یعنی بگوییم وجوب در جایی هست که یک مصلحتی در فعل وجود دارد بدون اینکه در الزام عبد مفسده‌ای وجود داشته باشد و استحباب صرفا به جهت این هست که ملزم بودن عبد مفسده داشته باشد، نه منهای این بحث بخواهیم مطرح کنیم در رتبۀ قبل از او هم تفاوتی بین وجوب و استحباب قابل تصویر هست. به تعبیر جامع اینجوری تعبیر بکنیم، وجوب در جایی هست که ملزم بودن عبد محبوب مولاست و استحباب در جایی هست که ملزم بودن عبد محبوب مولا نیست، اینکه ملزم بودن عبد محبوب مولا نیست جهات مختلف دارد، یک جهتش این هست که ممکن است اگر عبد ملزم باشد نفس ملزم بودن مفسده داشته باشد، نفس ترخیص مصلحت داشته باشد این یک جور است. یک جور دیگر این هست که اگر بخواهد عبد ملزم باشد حقی از حقوق آن مکلف ضایع می‌شود، به خاطر همین شارع مقدس او را در موارد همین هست، عفو را شارع لزومی جعل نمی‌کند به دلیل اینکه جعل لزوم برای عفو به از بین رفتن حقی از حقوق آن مکلف منجر می‌شود. بر خلاف موارد وجوب. موارد وجوب جایی هست که ملزم بودن عبد مطلوب مولاست، چرا ملزم بودن عبد مطلوبش است؟ یا به خاطر اینکه نفس ملزم بودن را شارع خوب می‌داند، لازم می‌داند، یعنی مصلحت در نفس ملزم بودن عبد است بدون اینکه در مرخص بودن عبد مصلحتی باشد یا اگر هم مصلحتی در مرخص بودنش باشد در مقام تزاحم مغلوب مصلحتی که در ملزم بودن عبد هست باشد، یا اینکه نه ملزم بودن عبد از این جهت مصلحت دارد که سبب می‌شود متعلق را بیاورد و متعلق محبوب است، مقدمه است محبوبیت ملزم بودن عبد ناشی از محبوب بودن متعلق و آن فعل خارجی هست، بنابراین نهایتا باید به محبوبیت ملزم بودن بعد یا محبوب نبودن عبد بیانجامد تا طلب به دو قسم وجوبی و غیر وجوبی تقسیم بشود که ما عرض کردیم وقتی در مقام ثبوت این دو قسم را داریم جایی که شک کردیم نمی‌توانیم بگوییم عقل انسان حکم می‌کند که حتما باید این شیء را بیاوریم و آن مطلبی که مرحوم نایینی فرمودند و آقایان دیگر هم دنبال کردند ما این مطلب را درک نمی‌کنیم. این در مقام حل قضیه.

اما مرحوم شهید صدر یک سری نقض‌هایی را ذکر می‌کنند من فقط یکی از آن نقض‌ها را اینجا ذکر می‌کنم که به نظر می‌رسد نقض واردی هم هست، ایشان می‌فرماید که اگر این مطلب مرحوم نایینی صحیح باشد یک لازمه‌ای دارد، این لازمه را آقایان هیچ بهش ملتزم نمی‌شوند، آن این است که اگر یک دلیلی وارد شده باشد بگوید آمرک باکرام الفقیه، از آن طرف یک دلیلی وارد شده باشد بگوید لا بأس بترک اکرام العام. معمولا آقایان چه کار می‌کنند؟ می‌گویند آن دلیل مرخِّص عام به وسیلۀ دلیل ملزم خاص تخفیف می‌خورد، می‌گویند ترک اکرام عالم مجاز است مگر در مورد اکرام فقیه که مجاز نیست و باید آن را انجام داد و ترک نکرد. ولی نتیجه این فرمایش مرحوم نایینی این هست که اینجا اصلا اینها با همدیگر تعارضی هم نداشته باشند ولو تعارض بدوی، هیچگونه تعارضی بین اینها نباید باشد، چطور؟ چون فرض این است که مرحوم نایینی می‌فرمایند که وجوب به حکم عقل هست، موضوع وجوب طلبی هست که ترخیص در ترک در موردش وارد نشده باشد، اینجا در مورد فقیه اطلاق دلیل لابعث بترک اکرام العالم اقتضاء می‌کند که ترخیص در ترک وارد شده باشد، آمرک هم اصل طلب هست، طلب نسبت به اینکه ترخیص در ترک وارد بشود یا وارد نشود لابشرط است، ممکن است این طلب در جایی که ترخیص در ترک وارد می‌شود طلب که از بین نمی‌رود، طلب هست ترخیص در ترک هم هست، پس بنابراین ایشان هیچگونه تنافی بین این دو تا دلیل نیست، از یک طرف یک دلیل می‌گوید اکرام فقیه مطلوب شارع است، از یک طرف دیگر یک دلیل می‌گوید مطلقا عالم ترک اکرامش اشکالی ندارد، نتیجه‌اش باید حکم کنید به استحباب است اکرام فقیه. در حالی که آقایان اینجور حکم نمی‌کنند، عملا هم مشی عملی فقها این نیست در حالی که لازمۀ حرف آقایان این هست. به نظر می‌رسد اشکال وارد است و این یک بیان وجدانی هست برای اینکه این مطلب ناتمام است. یک نکتۀ کلی اینجا عرض بکنم آن این است که وجدانا، مرحوم نایینی طلب را می‌گویند یک جور طلب بیشتر نداریم، در حالی که ما وجدانا می‌دانیم طلب متعدد داریم، یکی از شواهد اینکه ما طلب متعدد داریم، یعنی طلب وجوبی و طلب استحبابی در مقام ثبوت فرق دارد آن این است که الفاظی در لغت برای طلب لزومی وضع شده، یک چیزی انسان درک می‌کند دیگر، فرض کنید ما می‌گوییم شارع مقدس نمازهای روزانه را واجب کرده است و نماز شب را مستحب کرده است، از این شما چی می‌فهمید؟ هیچی نمی‌فهمید، می‌فهمید دیگر، نماز شب را واجب نکرده است و نماز روزانه را واجب کرده است. این خودش کاشف از این است که به هر حال ما یک درک وجدانی داریم که حالا صرفنظر از آن تحلیل‌هایی که ما مطرح می‌کردیم که در مقام ثبوت بین اینها فرق هست، ولی ما این را درک می‌کنیم، دو تا عبارت مختلف وجود دارد که معناهایش مختلف هستند، این خودش کاشف از این است که ما دو جور حکم شرعی داریم. و فکر می‌کنم اساسا اینکه مرحوم نایینی به آن فضاها رفته به دلیل اینکه بحث‌های جبر و اختیار و آن بحث‌ها و طلب و اراده و آن بحث‌هایی که خیلی هم بحث‌های سنگینی است، آن بحث‌ها بی‌خود هیمنه‌اش را بر این بحث لغوی که دلالت عرفی تابع او هست افکنده و مسیر بحث منحرف شده و الا به نظر می‌رسد خیلی بحث واضح است که ما حکم شرعی لزومی داریم، حکم شرعی غیر لزومی داریم و لغت به دو گونه از این مطلب حکایت می‌کند. نمی‌خواهیم بحث حکم عقل اصلا عقل کار نداریم. این یک نکته.

نکتۀ دیگری که من اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن این است که عرض کردیم مسالک مختلفی در دلالت امر بر وجوب هست، یک مسلک این هست که وضعی است، یک مسلک این هست که به حکم عقل است، یک مسلک این است که به اطلاق و مقدمات حکمت است. حالا ما می‌خواهیم مسالک مختلفی که در مورد اطلاق و مقدمات حکمت هست را بررسی کنیم که بیانات مختلفی را آقای شهیدی نقل می‌کنند. من حالا من، بیانات را یک به یک صحبت می‌کنیم، ولی یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض بکنم آن این است که آیا در جایی که من اینجوری تعبیر می‌کنم، مثلا می‌گویم مناسب است شما این کار را انجام بدهید. و جایی که می‌گوییم باید شما این کار را انجام بدهید، بین این دو تا وجدانا مفادشان فرق دارد، مفاد وضعی‌شان فرق دارد. این آقایانی که قائل به اطلاق شدند کأنّ مفاد این دو جمله را یکی می‌خواهند بگیرند، می‌خواهند بگویند امر برای مطلق درخواست است، در حالی که ما وجدانا این مطلبی که مرحوم آخوند می‌فرماید که تبادر دال بر این هست که امر وضع شده برای وجوب این کاملا ؟؟؟‌ هست حالا آن بحث مرحوم حاج شیخ را دوباره می‌آییم در موردش صحبت می‌کنیم. مرحوم حاج شیخ هم قائل به وضع می‌شود ولی وضعی که درش اطلاق هم دخیل می‌داند. حالا آن یک مرحلۀ دیگر است. اینکه ما اصلا این را مفاد وضعی‌اش را یکی بدانیم، امر وجوبی و امر استحبابی این واقعا خلاف وجدان است ما کاملا درک می‌کنیم که اینها مفادشان یکی نیست. این یک نکته.

نکتۀ دوم اگر من بخواهم عبد را ملزم به انجام یک عمل بکنم، یک شیءای را برایش واجب کنم، آیا عرفا صحیح هست من در مقام افهام این مطلب بگویم مناسب است شما این کار را بکنید؟ انصافا صحیح نیست. یعنی به این معنا حتی اطلاق، اگر اطلاق مناسب است دال بر وجوب باشد باید این صحیح باشد می‌گوییم اطلاق می‌شود اکتفا کرد، اینها کاشف از این است که اطلاق هم دال بر این مطلب نیست، اگر اطلاق دال بود باید در جایی که انسان می‌خواهد یک امر وجوبی را به مخاطب افهام کند بتواند از واژه‌ای که دال بر مطلق طلب و مطلق درخواست استفاده کند. در حالی که وجدانا این را نمی‌خواهد، مثلا شما در جایی که می‌خواهید بگویید که شما باید در نماز قنوت به جا بیاورید، باید رکوع انجام بدهید، سجود انجام بدهید، شما بگویید خوب است در نماز رکوع کنید، خوب است در نماز سجود کنید، مناسبت است سجود کنید. از شما شارع خواسته که شما در نماز رکوع کنید، اینجوری نیست. این تعبیرات را کافی نمی‌دانیم برای افهام این مطلب، بلکه برعکس است، در جایی که مکلف از مولا می‌شنود که گفته که خوب است این کار را بکنید می‌گوید که اگر می‌خواست من را تحریک شدید کند، تحریک الزامی کند به این لفظ جامع اکتفا نمی‌کرد، اکتفا کردن به لفظ جامع معنایش این است که امر در نحو شدید نبود و الا لفظ دال بر آن مرتبۀ شدیده را می‌آورد. این است که به نظر می‌رسد اطلاق طلب اصلا دال بر عدم وجوب است، اگر امر دال بر مطلق طلب باشد اینکه طلب را مطلق بگذاریم اگر متکلم در مقام بیان خصوصیاتش باشد ما می‌گوییم این معنایش این است که دال بر استحباب است، فرض کنید که، آن طرفش هم هست، اگر بابا به بچه‌اش بگوید این کار کار بدی است، کار زشتی است با اینکه نباید این کار را بکنید، اینها مفادش را یکی نمی‌بیند، مفادش را فرق می‌دهد. این است که من تصور می‌کنم حالا صرفنظر از آن ریزه کاری‌هایی که بعدا بحث می‌کنیم. وجدانا مسلک اطلاق به جمیع شئون است و مسلک حکم عقل اینها خلاف وجدان است، یعنی آن تبادری که مرحوم آخوند مدعی هست در اینکه مادۀ امر، حالا صیغۀ امر را کار ندارم، فعلا مادۀ امر، مادۀ امر دال بر وجوب هست بالوضع همینجور هست که ایشان می‌فرماید، ما وجدانا تبادر می‌فهمیم، من سابق یک مطلبی را در بررسی موارد مختلف یک ایده‌ای را مطرح کردیم که در بعضی موارد ما دیدیم امر را در موارد امر استحبابی در روایات به کار برده، عمدتا هم به روایت فضیل بن یسار تمسک می‌کردیم که می‌گفتیم روایت مسمعی هم ظاهرا از همان روایت فضیل بن یسار گرفته شده. در روایت مسمعی این بود که امر فرض و امر رجحان، امر دو قسم کرده بود، صحبت سر این بود که این را چجوری می‌شود تحلیل کرد؟ ما اینجوری مطرح می‌کردیم که از مجموع مطالبی که در استعمالات واژۀ امر به نظر می‌رسد این است که امر به معنای طلب کاملا جدی شدید هست و این طلب جدی شدید اطلاقش اقتضا می‌کند واجب باشد و یک نوع ملازمه‌ای بین طلب جدی و وجوب عمل وجود دارد، یک نوع ملازمه‌ای عرفیه قائل می‌شدیم و می‌گفتیم این ملازمۀ عرفیه منشأ می‌شود که یک نوع ظهوری امر در وجوب پیدا کند عند الاطلاق که به یک نوعی آن بیان مرحوم آقای حاج شیخ را می‌خواستیم توضیح بدهیم. ولی به نظرم می‌رسید که شاید خیلی روشن نیست اطلاق امر در روایت فضیل بن یسار حقیقی باشد، چون ما یک نکته‌ای را در کل این بحث‌ها مطرح می‌کردیم که ما که در استعمالات می‌خواهیم برای مفاد کلمات استدلال کنیم باید وجدان خودمان را محک بزنیم یعنی حاکم قرار بدهیم که آیا این استعمال درش تعول و ادعا وجود دارد یا ادعا وجود ندارد. به نظر می‌رسد که در مواردی که یک مستحب مؤکد، اوّلاً امر را در موارد غیر مستحب مؤکد ما شاهدی نداشتیم برای اینکه بشود استعمال کرد. آن که داشتیم در موارد مستحب موکد بود که امر اطلاق شده. به نظر می‌رسد در موارد مستحب موکد امر را می‌شود اطلاق کرد مجازا، یعنی استعمال امر در موارد استحباب مؤکد الزاما به این معنا نیست که موضوع له امر یک معنایی هست که موارد استحباب موکد مصداق حقیقی آن باشد، ممکن است مصداق ادعایی آن باشد خیلی، ما آنجا صحبت می‌کردیم که اگر امر برای مطلق طلب باشد ما بخواهیم امر را در طلب وجوبی به کار ببریم نه از باب مجاز در کلمه و نه از باب مجاز در حصر عرفیت ندارد آن بحثش را جلسات قبل از تعطیلات می‌کردیم. ولی عکسش را ما اصلا طرح نکردیم به نظر می‌رسد که اگر امر به معنای طلب الزامی باشد ما مجازا در موارد استحباب موکد می‌شود این واژه‌ای که موضوع له‌اش وجوب هست را به کار برد. کاشف این مطلب هم این هست که در موارد استحباب موکد خود واژۀ واجبٌ را، واجبٌ که با علی متعدی می شود که قطعا این ظهور در وجوب دارد به کار می‌بریم، مثلا می‌گوید غسل الجمعة واجبٌ علی کل مکلّفٍ. اینجا وجوب یعنی ناظر به استحباب مؤکد هست، یعنی واژۀ وجوب را در موارد استحباب مؤکد به کار برده معنایش این است که ادعاء و تعول و عنایت در استعمال وجوب در موارد استحباب مؤکد مستحسن است اشکالی ندارد، امر هم می‌شود همین باشد اینکه بخواهیم بگوییم امر در موارد استحباب مؤکد به کار می‌رود درست است، ولی اینکه در موارد استحباب موکد به نحو حقیقی به کار می‌رود یا به نحو مجازی این واضح نیست به نحو حقیقی به کار برود. این است که من تصور می‌کنم که کلام مرحوم آخوند درست است که موضوع له امر لا اقل در مورد ماده، حالا در مورد هیئت امر بعدا بحث می‌کنیم. موضوع له مادۀ امر وضعا وجوب است، بله تجوزا ادعاءً در موارد استحباب مؤکد هم به کار رفته، آن روایت فضیل بن یسار هم که ما گفتیم با این منافات ندارد، امر را به اعتبار موارد استعمال امر ولو مجازا تقسیم کرده که امر گاهی اوقات امر فرض است گاهی اوقات امر ندب و امثال اینهاست. حالا این یک نکته.

نکتۀ دیگر اینکه ما قبلا هم اشاره کردیم گفتیم گاهی اوقات ممکن است اینکه ما امر فرض امر رجحان تعبیر کرده به خاطر این هست که در دو فضا هست، از جهت، ما این نکته را در جلسات سابق بهش پرداختیم، یکی از نکاتی که در بحث دلالت امر بر وجوب هست آن این است که مراد از این وجوب چه وجوبی است؟ آیا مراد از وجوب وجوب شرعی است یا وجوب اخلاقی است یا وجوب شرطی است؟ ما این را مطرح می‌کردیم که گاهی اوقات این کلمۀ باید که به کار می‌بریم در مقام حکم اخلاقی است، این طلبه باید نماز شب بخواند، این باید نه اینکه شرعا نماز شب اگر نخواند گناه کرده و عقاب می‌شود. این باید از باب الزامات اخلاقی است که البته ما می‌خواستیم الزامات اخلاقی را هم به وجوب شرطی بازگشت بدهیم، می‌گفتیم شرط رسیدن به کمال نماز شب است، شرط رسیدن به مرتبۀ تهذیب نفس نماز شب است، یا مثلا وقتی دکتر می‌گوید به مریضش تو باید این قرص را بخوری، یعنی شرط خوب شدن شما خوردن این قرص است، این در مقام وجوب شرطی است، یک هدفی مخاطب دارد این می‌خواهد بگوید برای رسیدن به آن هدف راه رسیدنش را تعیین می‌کند بدون پیمودن این راه به آن هدف نمی‌رسید. ممکن است ما بگوییم این تقسیم‌بندی که امر شده به امر رجحان می‌گوید گاهی اوقات کلمۀ امر به کار برده شده ولی از جهت شرعی راجح است واجب نیست، ولی چرا امر به کار برده شده؟ امر به اعتبار این است که شارع که امر کرده به ما هو مشرع امر نکرده بما هو استاد اخلاق امر کرده، بما هو مرشد امر کرده، ارشاد به آن واجب شرطی و امثال اینها. این هم یک احتمالی هست البته من تصور می‌کنم احتمال قبلی بهتر از این احتمال است، این که ما روایت فضیل بن یسار را بخواهیم بگوییم اطلاق امرش در یک فضا باشد، راجح بودنش در یک فضای دیگر باشد خالی از بعد نیست، این توجیهی که اینجا می‌خواهیم بکنیم بگوییم که امر واجب است ولی واجب بودن امر لازم نیست وجوب شرعی باشد، ممکن است وجوب اخلاقی باشد ممکن است وجوب شرطی باشد، اینجا امری را که واجب است کأنّ مثلا شرطی یا واجب اخلاقی هست دو قسم کرده، گفته امر واجب اخلاقی گاهی اوقات از جهت شرعی امر فرض، گاهی اوقات از جهت شرعی امر رجحان. یعنی کلمۀ امر را به اعتبار وجوب اخلاقی یا وجوب شرطی بگیریم، تقسیمش به راجح و فرض از جهت حکم شرعی بگیریم، این خالی از بعد نیست این توجیهی که می‌کردیم. شاید بهتر باشد همان توجیه اوّل درست‌تر باشد که این اطلاق امر در موارد استحباب و تقسیم امر به امر فرض و امر رجحان مجازی است، این استعمال استعمال با عنایت است، استعمال با تعول و با قرینه و با ادعاست و مانعی ندارد این ادعا و اشکالی هم در این موارد به نظر می‌رسد نباشد.

**شاگرد:** قرینه داریم در روایت که امر به معنای امر ما نحن فیه است؟ شاید این به معنای امر باشد، یعنی ما دو تا کار داریم بعضی از کارها واجبند بعضی از کارها مستحب‌اند، امر فرض و امر رجحان، یک سری کارهای واجب، یک سری کارهای مستحب

**استاد:** آنکه باشد که اصلا یک سری کارهای غیر اینها هم داریم، که دو جور تقسیمند، منحصر در این دو تا نیست که. ممکن است امر حرام باشد، آنکه نیست، مراد این نیست امر به معنای شیء که اینجا نیست. بنابراین می‌خواهم بگویم وجدانا به نظر می‌رسد فرمایش مرحوم آخوند صحیح هست. اما حالا از این بحث وجدانی که بگذریم بیاییم بیاناتی که آقایان بیان فرمودند در اینکه چند مبنا آقای شهیدی نقل می‌کند چند تقریب برای اینکه امر به اطلاق و مقدمات حکمت دال بر وجوب باشد. یک تقریب تقریب مرحوم آقاضیا است، آقا ضیا گفته که چون امر وجوبی مرتبۀ شدید امر است، امر استحبابی مرتبۀ خفیف امر، مرتبۀ شدید امر یعنی اینجور نیست که یک چیزی خارج از امر به امر اضافه شده، همان امر است که انگار خیلی امرش خیلی امر است شده وجوبی. چون فصل مقوم امر وجوبی از سنخ اراده، حالا اراده تعبیر می‌کند. فصل مقوم امر وجوبی اراده است، این اراده انگار خیلی زیاد شده اراده شده امر وجوبی. ولی ارادۀ استحبابی به اعتبار جواز ترخیصی هست که در کنارش آمده. یعنی فصل مقوم امر وجوبی از سنخ خود اراده است، امر به معنای جامع اراده است، این جامع اراده اطلاق و مقدمات حکمت اقتضاء می‌کند که دال بر مرتبه‌ای از اراده باشد که درش غیر از اراده چیز دیگری نیست، ارادۀ وجوبیه اراده است و اراده است و اراده، ولی ارادۀ استحبابی اراده است به علاوۀ ترخیص در ترک. یک بیان آقاضیا هست. حالا ما عرض می‌کردیم اصلا، آقای شهیدی می‌گویند این بحث‌ها اگر هم درست باشد چیزهای عقلی هست و عرفی نیست و اینکه مقدمات حکمت اقتضا کند که یک فردی از افراد یک کلی تعین پیدا کند در جایی هست که عرف تفاوت این فرد و افراد دیگر را به گونه‌ای درک کند که سکوت را برای افهام این فرد کافی بداند، در حالی که اینها دقت‌های عقلی هست. ما عرضمان هم این است، حالا این مطلب آقای شهیدی درست است، افزودن بر این مطلب این را عرض می‌کنیم اصلا از جهت دقت عقلی هم درست نیست، ما عرض کردیم تفاوت امر وجوبی و استحبابی به این نیست که یکی‌شان ارادۀ شدیده است یکی‌شان ارادۀ ضعیفه است. اصلا اراده را اینجا پایش را وسط کشیدن درست نیست و این مقایسۀ، یعنی فارق بین وجوب و استحباب را به ارادۀ شدیده و ارادۀ ضعیفه برگرداندن درست نیست آن بحث‌هایی که در حقیقت فارق بین وجوب و استحباب ذکر کردیم ناتمام است این بیان را هم روشن می‌کند. این یک بیان. ۴ تا بیان دارد من بیان دومش را حذف می‌کنم به بیان سوم می‌پردازم. بیان سومی که اینجا هست عبارتش این هست این را می‌خوانم تکمیل بحثش فردا باشد. ایشان می‌گوید ما ذکره بعض الاعلام قدس سره من ان مقتضی اطلاق خطاب الامر وجود البعث الکاشف عن الارادة الفعلیة فی جمیع الحالات و منها حالة مزاحمته لمستحب او مکروه آخر و مقتضی ذلک هو الوجوب. ایشان می‌گوید امر که هست اطلاقش اقتضا می‌کند که ولو یک مستحبی هم باشد باید این را انجام بدهیم، ولو یک مکروهی وجود داشته باشد باز هم باید این را انجام بدهیم. این معنایش این است که واجب است چون اگر واجب نباشد نباید در مقام تزاحم با مستحبات و مکروهات ارادۀ فعلیه به او تعلق گرفته باشد. این توضیحش را فردا ان شاء الله در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد